

## نیرنگ بنی اسرائیل و مجازات الهی

بخش نهم: مسیح در قرآن (۲۶)

دیدیم که خداوند متعال، بنی اسرائیل را از اذیت عیسی باز می‌دارد و پیامبر خود را در برابر دشمنان بدخواه و کسانی که محور شرارت و فتنه و فساد بودند، حفظ می‌کند.

در این باره فرمود: «وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (المائد، ۱۱۰).

(و به یاد آور که بنی اسرائیل را از اذیت تو بازداشتیم. همان زمانی که تو با آیات روشن نزد آنها آمدی و کافران گفتند: این نیست مگر سحر آشکار).

آیات روشن عیسی همان معجزاتی بود که هر آدم منصفی با دیدن آنها می‌توانست به حقانیت او پی ببرد و در برابر رسالت الهی و آسمانیش سرتسلیم و تعظیم فرود آورد.

آیات کلم کردن درگاهواره و زنده کردن مردگان و بینا کردن کوران مادرزاد و شفا دادن پیسها و آفریدن پرنده از خاک و غیر از اینها، آیات روشن و معجزات آشکار نیستند؟! آیا اینها برای آشکار شدن چهره حقیقت، کفایت نمی‌کرد؟! اما آنهایی که گرفتار کفر شده‌اند، همه اینها را سحر و جادو تلقی می‌کنند و در مقابل حضرتش به توطئه‌گری می‌پردازند و برای دستگیری و شکنجه و قتلش نقشه می‌کشند، به راستی که اگر خدای بزرگ و قدرت مطلقه‌اش او را حمایت نمی‌کرد و با کف و بازداری بنی اسرائیل، پیامبر خود را از خطر نجات نمی‌داد، چه اتفاقی می‌افتاد؟! آیا نور خدا خاموش نمی‌شد؟! آیا با غلبه کفر پیشگان بر کفر ستیزان دیگر چه امیدی برای پویندگان راه حق و حقیقت باقی می‌ماند؟! اسنت پایدار الهی بر غلبه آرمان مقدس توحید ناب، بر کفر و شرک و نفاق و همه آثار و توابع آنهاست.

ماجرا در سوره مبارکه آل عمران، مفصل تر و روشن تر مطرح شده، در آنجا که می‌فرماید:

«قَلَّمَا أَحْسَسَ عَيْسَىٰ مِنْهُمْ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ» (آل عمران، ۵۲).

(همین که عیسی از بنی اسرائیل احساس کفر کرد، به آنها گفت: چه کسانی یاران من به سوی خدایند؟)

### آیا کفر از محسوسات است؟

یکی از دو نکته‌ای که در آیه فوق مطرح است، این است که می‌گوید: «همین که عیسی از بنی اسرائیل احساس کفر کرد» مگر کفر از محسوسات است؟ احساس یا ادراک حسی در مورد محسوسات به کار می‌رود. اصولاً ادراک بشر یا حسی یا عقلی یا قلبی است. آنچه محسوس است، تحت شرائطی به وسیله حواس آدمی ادراک می‌شود و آنچه معقول است، از راه عقل ادراک می‌شود. دل هم برای خود قلمروی دارد و به ادراکاتی نائل می‌شود که اینجا مجال بحث درباره آنها نیست.

آنچه مسلم است، این است که کفر از محسوسات نیست و بنابراین، یا باید از راه قلب ادراک شود و یا از راه دل، پس چرا در آیه فوق، ادراک کفر بنی اسرائیل را به حس نسبت داده است؟ پاسخ این است که: درست است که کفر از محسوسات نیست. اما آثار و نتایج آن، قابل احساس است. سخنان کفرآمیز کافران، قابل استماع و اعمال کافرانه آنها قابل رؤیت است. در روایتی از امام ششم (ع) درباره جمله «قَلَّمَا أَحْسَسَ عَيْسَىٰ مِنْهُمْ الْكُفْرَ» نقل شده است که:

«أَي لَمَّا سَمِعَ وَرَأَىٰ أَنَّهُمْ يَكْفُرُونَ»<sup>۱</sup>.

(یعنی هنگامی که شنید و دید که آنها کفر می‌ورزند).

مطابق این روایت، احساس کفر، یعنی شنیدن و دیدن کفر ورزیدن بنی اسرائیل، یعنی آنها سخن کفرآمیز می‌گفتند و اعمال کفرآمیز انجام می‌دادند و عیسی (ع) به گوش و چشم خود، اینها را می‌شنید و می‌دید.

### طرح یک سوال سرنوشت ساز:

خطر بزرگی عیسی و یاران مخلصش را تهدید می‌کند گاهی خطر صرفاً - متوجه اهل

۱ - در تفسیر کنزالدقائق، ج ۲، ص ۱۰۱ (ازانتشارات جامعه مدرسین قم) این روایت از تفسیر عیاشی نقل شده اما به گزارش مصححان کتاب، در تفسیر عیاشی نیست بلکه در تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۱، ص ۱۰۲ می‌باشد.

ایمان است و نه ایمان. چنین خطری برای اهل ایمان، قابل تحمل است. اصولاً استقبال از چنین خطری مایه سربلندی و افتخار اهل ایمان است و اگر در این راه تحمل شکنجه یا شهادت کنند، بر مقامات آنها افزوده می‌شود و خون آنها در پیکر جامعه جریان می‌یابد و مایه تحرک و سربلندی می‌شود. اما اگر خطر اهل ایمان، خطر برای ایمان است، چنین خطری قابل تحمل نیست. در چنین شرائطی است که مؤمنان در زیر سپر تقیه، خود را حفظ می‌کنند، تا ایمان حفظ شود.

اکنون خطری برای عیسی و یارانش در پیش است که در حقیقت، خطری برای مکتب ایمان است. اینجا است که عیسی به جستجوی انصار واقعی خود - که او را در راه خدا یاری بخشند و از تحمل مصائب و مشکلات سرباز نزنند - می‌پردازد، تا آنها را انسجام بخشد و در راه تحقق اهداف مقدس خویش، آنها را رهبری کند.

او می‌داند که دعوت آسمانی او در اکثریت قاطع بنی اسرائیل بی اثر است. آنها نه تنها به او کفر می‌ورزند که در راه کفر خود معاندند و می‌کوشند که شعاع دعوتش را فرو نشانند و از انتشار پیام آسمانی او جلوگیری کنند.

او به وضوح دریافته که توطئه‌های کفار چنان عمیق و ریشه‌دار است که اگر فرصت یابند، بر دعوت او و همه انبیاء سلف، خط بطلان کشیده و فتنه‌ها گسترش می‌یابد.

بنابراین، باید نیروهای مؤمن و مخلص را منسجم کرد و آنها را برای تحقق آرمانهای توحیدی آمادگی بخشید و فرصت را از کافران و معاندان سلب کرد. از اینرو می‌فرماید: "من انصاری الی الله" و این، دومین نکته‌ای است که در آیه ۵۲ سوره آل عمران مطرح است.

خواص عیسی نیز خطر را بزرگ می‌کنند و متوجه می‌شوند که برای به ثمر رسیدن زحمات گذشته خود باید دامن همت بر کم‌زنند و خود را برای تحمل هرگونه مشقتی آماده کنند.

آنها با صمیمیت و اخلاص به میدان آمدند و از صمیم قلب به رهبر آسمانی نمود اعلام داشتند که: "وَلَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ" (آل عمران، ۵۲) ما تمیم یاران خدا ایمان آورده‌ایم و گواه باش که ما سر تسلیم فرود آورده‌ایم.

شبییه همین مطلب در سوره صف هم آمده است. خداوند متعال در این سوره از مسلمانان مؤمن می‌خواهد که همانند حواریین عیسی یاران خدا باشند و در راه نصرت او پایداری

واستقامت را رویه همیشگی خود قرار دهند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ» (الصف، ۱۴).

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یاران خدا باشید همانگونه که عیسی بن مریم به حواریین فرمود: یاران من به سوی خدا کیانند؟ حواریین گفتند: ما یم یاران خدا).

آنگاه به بیان کفر پیشگی بنی اسرائیل و کفرستیزی حواریین می‌پردازد: «فَأَمَّنتُ طَائِفَةً مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرْتُ طَائِفَةٌ» (گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند). مؤمنان همان گروه اندک حواریین، و کافران اکثریت قاطع بنی اسرائیل بودند.

در سوره مبارکه صف، به دنبال بیان کفر بنی اسرائیل می‌فرماید: «فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ» مؤمنان را بر دشمنانشان تأیید کردیم و به پیروزی رسیدند. در سوره مبارکه زخرف نیز اشاره‌ای به این جریان دارد. در آنجا عیسی به بنی اسرائیل می‌گوید:

«قَدْ جِئْتَكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلَا بُيِّنَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا» (الزخرف، ۶۳). من با دست پر نزد شما آمده‌ام، با حکمت - یعنی با معارف الهی و عقائد حقه و اخلاق پسندیده و برای تبیین برخی از اختلافات شما - آمده‌ام این سخن را در حالی بر زبان می‌آورد که بیانات - یعنی معجزات - خود را که قبلاً توضیحاتی درباره آنها داده شده است، به آنها ارائه داده بود (ولما جاء عيسى بالبينات قال قد جئتكم بالحكمة..).

انسانی که با معجزات روشن در میان مردم برانگیخته شده و حامل حکمت است، از مردم چه می‌خواهد؟! آیا طالب جاه و مقام است یا اجر و مزدی درخواست می‌کند؟

هیچکدام! او از مردم می‌خواهد که در برابر خداوند پرهیزکاری پیشه کنند و در مقابل امرها و نهی‌هایش سرکشی و عصیان نکنند و سر اطاعت و تسلیم فرود آورند و این فایده، برای خود مردم است، نه برای او و نه برای خدای او (فاتقوا الله واطيعوا).

۱ - به دنبال جمله فوق می‌فرماید: «وَلَا بُيِّنَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ» آمده‌ام تا برخی از اختلافات شما را برای شما تبیین کنم. اختلافات مردم یاد مسائل اعتقاد و یا در مسائل حقوقی است. از آنجا که حکمت، بیانگر مسائل اعتقادی و برطرف کننده اختلافاتی است که در چنین مسائلی پدید می‌آید جمله "و لا بین لکم" - ظاهراً - ناظر به اختلافات حقوقی است و این، بعضی اختلافات است.

تقوی را برای خدا می‌خواهد و اطاعت را برای خود. تا نشان دهد که هیچ ادعائی جز رسالت ندارد.

هدفش این است که مردم را در صراط مستقیم خداپرستی قرار دهد و به آن‌ها بفهماند که تنها خدائی سزاوارپرستش است که پروردگار همه انسانهاست و همگان در زیر سایه ربوبیت او زندگی می‌کنند (ان الله ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم)<sup>۱</sup>.

اما نتیجه این دعوت، چیزی جز اختلاف و چنددستگی نیست گروه خواری با عیسی پیمان نصرت و یاری می‌بندد و گروه معاند و کافر، راه ستیز و عناد را می‌پیماید.

اما در اینجا خبر از چنددستگی بنی اسرائیل داده شده است. معلوم می‌شود که فقط دودستگی نبوده، بلکه چنددستگی بوده (فاختلف الاحزاب من بینهم) یک دسته آنهایی که اهل ایمان و اخلاصند و در راه راست گام می‌زنند. دسته دوم کافرانی که با عیسی عناد و دشمنی دارند و دسته سوم آنهایی که راه غلو پیموده و عیسی را خدا، یافرزند خدا دانسته‌اند.

آنگاه می‌فرماید: «قَوْلٌ لِّلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابٍ يَوْمَ آئِمَّةٍ» (الزخرف، ۶۵).

(وای بر کسانی که ستم پیشه کرده‌اند، از عذاب روزی دردناک)!

یک بار هم مسأله در سوره نساء مطرح شده است. هنگامی که مخالفین عیسی کار را تمام شده تلقی کردند، اظهار داشتند که ما عیسی بن مریم، همان فرستاده خدا را کشتیم. اما خداوند سخن آنها را تکذیب کرده و فرمود: «اورا نکشتند و او را به دار نیاویختند بلکه امر بر آن‌ها مشتبه شد (وما قتلوه و ما صلبوه ولكن شبه لهم)<sup>۲</sup>.

### جمع بندی مطالب

باتوجه به این که جریان در تنگنا قرار گرفتن عیسی و انسجام خواریین در سوره‌های آل عمران و نساء و مائده و زخرف و صف مطرح شده، از ملاحظه و تدبیر در آیاتی که در این چند سوره آمده، چند مطلب به دست می‌آید:

۱ - توطئه کفار بنی اسرائیل برای شکنجه و قتل عیسی.

۱ - سوره زخرف، ۶۴.

۲ - سوره النساء، ۱۵۷.

- ۲ - انسجام و پایداری حواریین.
- ۳ - غلو و افراط گروهی از بنی اسرائیل که عیسی را برتر از انسان می دانستند.
- ۴ - اجراء برنامه قتل عیسی و شکست توطئه.
- ۵ - کشته شدن فردی دیگر به جای عیسی.
- ۶ - وعده عذاب اخروی برای آنهایی که دستورات عیسی را اطاعت نکردند.
- ۷ - مژده پیروزی اهل ایمان با تأیید الهی، یعنی غلبه اقلیتی مؤمن و منسجم بر اکثریتی منحرف و کافر.
- ۸ - دعوت از مسلمین به نصرت پیامبر اسلام و تأسی آنها به حواریین عیسی تانیل به پیروزی نهائی.

برای عیسی و اصولاً برای همه رهبران الهی، تفاوتی نمی کند که مردم با آنها به دشمنی پردازند یا از شدت محبت و عشق و علاقه، آنها را از مقام و مسند و اقامی، برتر و بالاتر تلقی کنند. نه آنهایی که با نفی رسالت یا امامت، یا رهبران دینی به ستیز می پردازند، به جانی می رسند و نه آنهایی که به غلو روی می آورند. همیشه این مشکل بشری بر سر راه زعماء بزرگ دینی وجود داشته و حضرت عیسی نیز با این مشکل روبرو بود. در این باره قرآن مجید می فرماید:

«اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ» (التوبه، ۳۱).

(یهودیان علماء خود را و مسیحیان راهبان خود و مسیح فرزند مریم را ارباب گرفتند). هم آنهایی که دشمنی و عناد پیشه می کنند، کافرند و هم آنهایی که راه غلو می پیمایند و زعماء دینی را تالوهیت و ربوبیت بالا می برند.

به همین جهت است که ائمه بزرگوار اسلام، شیعیان خود را به گونه ای تربیت می کنند که هرگز از میانه روی و راه وسط فاصله نگیرند. امام باقر (ع) فرمود:

«يامعشر الشيعة - شيعة آل محمد - كونوا النمرقة الوسطى يرجع اليكم الغالى و يلحق بكم التالى»<sup>۱</sup>.

ای شیعیان آل محمد، شما تکیه گاه میانه باشید که غالی به سوی شما باز گردد و دنباله رو به شما بیوندد.

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۷۵.

بدیهی است آنهایی که غلو می‌کنند، تندروی کرده و از حد معقول گذشته‌اند و باید بازگردند و آنهایی که زعمای دینی را نمی‌پذیرند و با آنها به مخالفت می‌پردازند، کندروی کرده و درجا زده‌اند و باید خود را به آنچه از آن دنبال مانده‌اند، برسانند.

گرفتاری حضرت عیسی هم از همین سنخ بود، جمعی غلو کرده و از حد معقول گذشته‌اند و جمعی عقب مانده و عیسی را منکر شده‌اند. حواریین همان نمرقه وسطی بودند که هردو گروه تندرو و کندرو باید به آنها ملحق شوند. تندروها بازگردند و کندروها گامها را برای رسیدن به آنها تندتر کنند و همگی در راه تعادل گام نهند و به وحدت و یکپارچگی برسند.

امامان ما نه تنها از شیعیان خود انتظار داشتند که نمرقه وسطی باشند، بلکه در درجه اول خود، نمونه والگو بودند. در حدیثی چنین آمده است که ابراهیم بن محمد خزاز و محمد بن حسین به محضر امام هشتم رسیدند و گفتند: پیامبر اکرم خدا را به شکل جوانی سی ساله دیده‌ام که پائین تنه‌اش اجوف و بالاتنه‌اش صمد بود. امام به سجده افتاد. سپس خدا را تنزیه و تقدیس کرد و با اوصافی که در خور او بود، ذات مقدسش راستود و به آنها فرمود: آنچه در باره خدا به و هم شما بیاید، خدا را غیر از آن بدانید. آنگاه به آنها فرمود:

نحن آل محمد النمط الاوسط الذی لا یدرکنا الغالی ولا یسبقنا التالی.

(ما خاندان محمد (ص) راه میانه‌ایم که غالی ما را ادراک نمی‌کند و دنباله‌رو از ما سبقت نمی‌گیرد).

اشتباهی که رخ داده بود، این بود که گمان کرده بودند که پیامبر، خدا را به شکل جوان سی ساله دیده، در حالی که اصل مطلب - که در بیان امام هشتم مطرح شد - این بود که پیامبر، هنگامی که به عظمت پروردگار می‌نگریست، خود همانند جوانی سی ساله بود<sup>۱</sup>.

نکته مهم این است که عنوان کفر هم شامل غالیان می‌شود و هم شامل مخالفان و معاندان، از نظر عیسی (ع) هردو گروه کافرند. گو این که غالیان در توطئه قتل و شکنجه وی شرکت ندارند و آنهایی که باید خداوند شرشان را دفع کنند، همان توطئه‌گرانند.

۱ - الکافی، ج ۱، ص ۱۰۱.